

# تاریخ و رجال



# نقش علی بن ابی طالب علیه السلام در غزوه‌ها و سربها

د. عبدالعزیز سلیمان السلومی / رفیه رستم پورملکی



صفحات درخشان فراوانی از تاریخ اسلام، به زندگی اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اختصاص یافته است؛ از جمله آن‌ها، علی بن ابی طالب، پسر عموی آن حضرت است که از زمان پذیرش اسلام، بخش وسیعی از تاریخ اسلام در باره اوست. این بخش، در کتاب‌های سیره، غزوات، تاریخ، حدیث و بسیاری از پژوهش‌های جدید مربوط به خلفا، با تکیه بر پیشامدها و رخداد‌های دوران خلافت امام علی علیه السلام به‌ویژه حوادث فتنه‌انگیز آن دوره، گردآوری شده است.

هدفم از این پژوهش، که یک بررسی تحلیلی است، مطالعه بعدی از ابعاد وسیع امام علی علیه السلام در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ حوادثی که مربوط به ایشان در غزوات و سرب‌های پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

شیوه‌ای که در این پژوهش داشته‌ام، عبارت است از:

۱. گردآوری روایات مختلف مربوط به یک حادثه از منابع سیره و حدیث و غیره.
۲. تلاش برای جمع میان روایات گوناگون مربوط به یک حادثه و به‌ویژه میان روایات محدثان و اخباری‌ها.

۳. تلاش برای ترجیح یکی بر دیگری، در صورتی که جمع میان روایات مختلف ممکن نباشد.

## پیشامدهای غیر نظامی مربوط به علی علیه السلام در غزوات و سریه‌ها

برگزیده شدن علی علیه السلام از سوی نبی گرامی صلی الله علیه و آله به پرچمداری سپاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در چندین غزوه، پرچم سپاه را به علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد:

### \* غزوه بدر اول:

ابن سعد درباره غزوه بدر نخست و فرماندهی آن می‌نویسد: «در این غزوه، علی بن ابی طالب، پرچم را که سفید بود، برافراشت.»<sup>۱</sup> بیهقی نیز درباره این غزوه گفته است: «پرچمدار آن علی بن ابی طالب علیه السلام بود...» و تصریح می‌کند این مطلب را از واقدی نقل کرده است.<sup>۲</sup> ابن سیدالناس<sup>۳</sup> و ابن قیّم و دیگران نیز آن را همین گونه آورده‌اند.

### \* غزوه بدر دوم:

ابن اسحاق در ضمن سخن از حوادث غزوه بدر بزرگ یا بدر دوم، می‌گوید: «پیامبر پرچم را به مصعب بن عمیر سپرد.» وی آن‌گاه می‌گوید: «... دو پرچم سیاه در برابر حضرت رسول بود که یکی از آن دو، با نام عقاب به دست علی بن ابی طالب و دیگری به دست یکی از انصار بود...»

ابن هشام نیز گوید: «... پرچم انصار در دست سعد بن معاذ بود.»<sup>۴</sup> برخی سیره‌نگاران؛ از جمله طبری،<sup>۵</sup> ابن عبدالبر،<sup>۶</sup> ابن حزم،<sup>۷</sup> ابن کثیر<sup>۸</sup> و دیگران از شیوه ابن اسحاق پیروی کرده‌اند. اما واقدی می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله سه پرچم در بدر به پا داشت؛ پرچم مهاجران به دست مصعب بن عمیر، پرچم خزرج همراه حباب بن منذر و پرچم اوس در دست سعد بن معاذ.»<sup>۹</sup> و من از میان پیروان سبک واقدی، تنها به شاگردش ابن سعد<sup>۱۰</sup> بسنده کردم. ابن سیدالناس، ضمن بیان دو نظریه<sup>۱۱</sup> و عدم رجحان میان آن دو، هر دو قول را بدون ترجیح یکی بر دیگری آورده است و به نظر می‌رسد که بیشتر اهل سیره، نظریه ابن اسحاق را درباره برافراشتن یکی از پرچم‌ها از سوی علی علیه السلام دنبال کرده‌اند.

### غزوه قَرَقَرَة الْكُذْر:

ابن سعد درباره این غزوه می‌نویسد: «حامل پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام بود...»<sup>۱۳</sup> و جمعی از سیره‌نویسان؛ چون طبری،<sup>۱۴</sup> ابن سیدالناس،<sup>۱۵</sup> صالحی<sup>۱۶</sup> نیز مانند آن را آورده‌اند.

### غزوه اُحد:

واقدی در آغاز نوشته‌اش از غزوه اُحد، در باره تعیین حمل کننده پرچم مهاجرین از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله دو روایت آورده، که در روایت نخست، علی و در روایت دوم، مصعب بن عمیر را پرچمدار معرفی می‌کند.<sup>۱۷</sup> اما ابن اسحاق در این باره می‌گوید: پرچم به مصعب بن عمیر، برادر بنی عبدالدار سپرده شد.<sup>۱۸</sup> باید گفت منافاتی میان این گفته‌ها وجود ندارد؛ چرا که هر دو در این غزوه پرچمدار بوده‌اند؛ ابتدا مصعب بن عمیر پرچمدار بود و پس از کشته شدنش به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرچم به علی علیه السلام سپرده شد.

ابن اسحاق ضمن سخن خود از کشته شدن مصعب، اینگونه می‌نویسد: «وقتی مصعب کشته شد، پیامبر پرچم را به علی بن ابی طالب سپرد.»<sup>۱۹</sup> خلیفه بن خیاط با استناد به گفته سعید بن مسیب می‌گوید: «پرچم در دست مصعب بن عمیر، برادر ابن عبدالدار بن قسی بود، وقتی او کشته شد، پیامبر خدا آن را به علی داد.»<sup>۲۰</sup>

این را ابن عبدالبر،<sup>۲۱</sup> ابن حزم،<sup>۲۲</sup> ابن قیّم<sup>۲۳</sup> و دیگران نیز آورده‌اند.

### غزوه حمراء الأسد:

واقدی به نقل از جابر می‌نویسد: پیامبر پرچمش را که از جنگ اُحد به بعد باز نشده بود، خواست و آن را به علی علیه السلام داد. واقدی در روایت دومی، با لفظ «یقال» آورده است که آن را به ابوبکر سپرد.<sup>۲۴</sup> ابن سعد در بیان این دو روایت، از استاد خود تبعیت کرده است.<sup>۲۵</sup> ابن سیدالناس<sup>۲۶</sup> و صالحی<sup>۲۷</sup> نیز مانند همان را آورده‌اند.

به نظر نگارنده، روایتی که بر سپردن پرچم به علی علیه السلام دلالت دارد، به واقعیت نزدیکتر است؛ چرا که پرچم در جنگ اُحد به دست او بود و چنانکه اهل سیره گفته‌اند، غزوه حمراء الأسد نیز ادامه همین غزوه بوده است.

### غزوه بنو قریظه:

ابن اسحاق در مورد غزوه بنو قریظه آورده است: وقتی جبرئیل، پس از غزوه خندق، خیانت، پیمان شکنی و نیرنگ بنی قریظه را آشکار ساخت و فرمان الهی حمله به آن‌ها را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داد، آن حضرت از علی علیه السلام خواست پرچمدار او در حمله به بنو قریظه باشد. علی علیه السلام پرچم را تا نزدیکی قلعه‌های بنو قریظه برد، اما آنگاه که کلام ناشایست درباره پیامبر صلی الله علیه و آله از آن‌ها شنید، برگشت و در راه پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و گفت: «ای فرستاده خدا، نباید به این قوم خبیث نزدیک شوید. پیامبر پرسید: چرا؟ گویا از آن‌ها چیزی علیه من شنیده‌ای! گفت: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر فرمود: اگر مرا ببینند چنین خواهند گفت.»<sup>۲۸</sup>

بخاری به نقل از سهل بن سعد روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ در روز خیبر فرمود:

«فردا این پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که خداوند فتح را به دست او مقدر کرده است. خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست دارد.»

از روایت واقدی چنین برداشت می‌شود که علی رضی الله عنه پرچم را تا قلعه برد و پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا به او ملحق شد. آنگاه که علی رضی الله علیه و آله ایشان را دید از ابوقتاده خواست پرچم را نگه دارد و خود درباره آن چه از یهود شنیده، به پیامبر خدا گزارش دهد.<sup>۲۹</sup>

گفته‌های ابن اسحاق مورد اجماع اهل سیره است؛ چراکه ابن عبدالبر<sup>۳۰</sup> ابن حزم<sup>۳۱</sup> ابن قیّم<sup>۳۲</sup> ابن کثیر<sup>۳۳</sup> ابن سیدالناس<sup>۳۴</sup> ابن حجر<sup>۳۵</sup> و دیگران نیز آن را گفته‌اند.

### غزوه خیبر:

بخاری به نقل از سهل بن سعد روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که خداوند فتح را به دست او مقدر کرده است. خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست دارد.»

مردم شب را با این فکر گذراندند<sup>۳۶</sup> که پرچم به چه کسی داده خواهد شد؟ صبح هنگام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند در حالی که هر کس می‌خواست پرچم به او داده شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی ابن ابی طالب کجاست؟ گفتند: ای پیامبر خدا، او درد چشم دارد. فرمود: او را بیاورید. وقتی آمد، پیامبر از آب دهانش در چشمان او ریخت و دعا کرد و علی بهبود یافت، گویی که دردی نداشت! سپس پرچم را به او داد.<sup>۳۷</sup> این حدیث را سهل بن سعد مسلم<sup>۳۸</sup>، احمد<sup>۳۹</sup>، نسائی<sup>۴۰</sup> و دیگران نیز آورده‌اند.

گفتنی است، این سخن با گفته ابن هشام درباره حوادث جنگ خیبر منافاتی ندارد؛ آنجا که می‌گوید: «پیامبر امور مدینه را به نمیله بن عبدالله لیثی سپرد و پرچم سفیدی را به علی بن ابی‌طالب داد.»<sup>۴۱</sup>

ظاهر روایت دلالت دارد که پرچم از همان ابتدا به علی سپرده شد و می‌گویند: هر دو روایت درباره علی مصداق دارد؛ چراکه پرچم را از همان ابتدا به دست گرفت، سپس وقتی پیامبر در نزدیکی قلعه‌های خیبر اردو زد، پرچم گاهی در دست علی و گاه در دست دیگران بود اما هنگام فتح خیبر، علی آن را در دست داشت.

ردّ دلیل این گفته، نقل ابن اسحاق به استناد سخن سلمة بن عمرو بن اکوع است که می‌گوید: «پیامبر خدا، ابوبکر را با پرچم - که بنا به گفته ابن هشام سفید بوده - به یکی از قلعه‌ها فرستاد و او با تمام تلاشی که کرد، بدون پیروزی برگشت. فردای آن روز عمر بن خطاب را فرستاد، او نیز جنگید اما بدون پیروزی بازگشت. پس از آن، فرمود: فردا پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که خداوند و رسولش او را دوست می‌دارند.»<sup>۴۲</sup>

حاکم نیز همین را به اختصار بیان می‌کند و می‌گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است و شیخین آن را نیاورده‌اند.»<sup>۴۳</sup> بیهقی<sup>۴۴</sup> و ابن کثیر<sup>۴۵</sup> نیز آن را آورده‌اند. بدین ترتیب روشن می‌شود که منافاتی میان قول ابن هشام و آنچه در روایت محدثان آمده وجود ندارد. والله العالم.

### غزوه فتح مکه:

ابن اسحاق آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد بن عباده دستور داد سراغ گروهی از اهالی «کداء»<sup>۴۶</sup> برود. وقتی خواست بر آن‌ها وارد شود گفت: امروز روز حماسه است؛ روزی است که حرمت‌ها شکسته می‌شود. یکی از مهاجران - که به گفته ابن هشام، آن شخص عمر بن خطاب بود - این سخن را شنید و گفت: ای پیامبر خدا، می‌شنوید سعد بن عباده چه می‌گوید؟! اطمینان نداریم که او در میان قریش دارای قدرت و شوکتی باشد. اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «او را دریاب و پرچم را از دستش بگیر و خود با آن وارد «کدا» شو.»<sup>۴۷</sup>

در صحیح بخاری آمده است: سعد بن عباده که پرچم انصار را در دست داشت، هنگام ورود سپاه ابوسفیان گفت: «امروز روز حماسه است. امروز حرمت کعبه شکسته می‌شود.» ابوسفیان، آنگاه که پیامبر از کنارش گذشت، خطاب به آن حضرت گفت:

«آیا می‌دانی سعد بن عباده بر ما چه گفت؟ حضرت پرسیدند: «چه گفت؟ ابوسفیان گفت: چنین و چنان... پیامبر فرمود: «سعد دروغ گفته، بلکه امروز روزی است که خداوند به کعبه عزّت و شکوه خواهد بخشید.»<sup>۴۸</sup>

روایت بخاری از گفته ابن اسحاق درست‌تر است، لیکن موضوع گرفتن پرچم از سعد و سپردنش به علی، در آن روایت نیامده است. حافظ بن حجر، متن روایت ابن اسحاق را نقل می‌کند و متن‌های دیگری می‌آورد که بیانگر سه قول زیر است:

۱. پرچم انصار از سعد گرفته به علی داده شد.
۲. پرچم از سعد گرفته و به پسرش قیس بن سعد داده شد.
۳. پرچم از سعد گرفته و به زبیر سپرده شد.

حافظ می گوید: «این سه قول در باره شخصی است که پرچم را از سعد گرفت و ظاهر قضیه آن است که علی علیه السلام برای پس گرفتن پرچم رفت تا با آن وارد «کداء» شود. علی علیه السلام با این گمان که مبادا سعد رنجیده خاطر شود، آن را به قیس بن سعد می دهد. سپس سعد که بیم داشت پسرش کاری بر خلاف میل پیامبر مرتکب شود، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست پرچم را از قیس بگیرد و به همین دلیل زیر پرچم را می گیرد.<sup>۴۹</sup>

به نظر نگارنده، حافظ ابن حجر رحمته الله به خوبی میان متون مختلف را جمع کرده و چنین اجماعی، ترجیحاً مقدم است.

### دادن کنیه «ابوتراب» به علی علیه السلام در غزوهٔ عسیره توسط پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن اسحاق در بیان حوادث «غزوهٔ عسیره» خبری مفصل آورده با این مضمون که: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و عمار بن یاسر را خفته یافت، در حالی که خاک آلود بودند، پس بیدارشان کرد و به علی گفت: «تو را چه می شود ابوتراب؟!»

ابن اسحاق در ادامه می گوید: از برخی علما شنیدم که پیامبر علی را ابوتراب نامید؛ زیرا او فاطمه را به خاطر چیزی که معلوم نیست سرزنش کرد ولی بدون این که چیزی برخلاف میلش به او بگوید، بلکه مشتکی خاک برمی دارد و به سر خود می ریزد، وقتی پیامبر او را چنین می بیند متوجه می شود که او خواسته فاطمه را سرزنش کند، پس به او می گوید: چه شده است؟ ابوتراب!

ابن اسحاق می گوید: خدا می داند که کدام یک از این ها رخ داده است.<sup>۵۰</sup>

در صحیح بخاری آمده است که علی نزد فاطمه رفت، سپس از خانه بیرون آمد و در مسجد خوابید. پیامبر به فاطمه فرمود: پسر عمویت کجاست؟ گفت: در مسجد است. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او رفت و دید که ردایش کنار رفته و پشتش خاکی شده است، پس خاک را از دوش او پاک کرد و دوبار گفت: ابوتراب! برخیز و بنشین.<sup>۵۱</sup>

درستی روایت بخاری در این است که دادن این کنیه به علی علیه السلام در مدینه اتفاق افتاده باشد.

ابن حجر در شرح حدیث، روایت ابن اسحاق را دربارهٔ غزوهٔ عسیره نقل می کند و می گوید:

«اگر این درست باشد و اثبات شود، نشان می دهد که پیامبر، علی علیه السلام را با لفظ ابوتراب خطاب قرار داده است.»<sup>۵۲</sup>

به نظر می رسد روش ابن حجر در جمع بین دو روایت بهتر است و ترجیح یک روایت بر دیگری است. ابن قیم هم در «کتاب الهدی» همین نظریه را داده است.<sup>۵۳</sup> البته تکرار چنین مسأله‌ای اشکالی ندارد، والله العالم.<sup>۵۴</sup>



## علی و پیامبر خدا ﷺ در مسیر بدر بر یک مرکب

ابن اسحاق در آغاز سخنش از غزوه بزرگ بدر می‌گوید: پیامبر در این روز هفتاد شتر داشتند.

پیامبر خدا، علی بن ابی طالب و مرثد بن ابی مرثد غنوی سوار بر یک شتر شدند.<sup>۵۰</sup>

بیشتر سیره نگاران؛ مانند واقدی،<sup>۵۶</sup> بیهقی،<sup>۵۷</sup> ابن عبدالبر،<sup>۵۸</sup> ابن حزم<sup>۵۹</sup> و ابن

قیم<sup>۶۰</sup> همین گفته را آورده‌اند. گواه این رخداد، روایت احمد از عبدالله بن مسعود

است که می‌گوید: در روز بدر هر سه نفر بر یک مرکب نشسته بودند و ابولبابه و علی

ابن ابی طالب همراه پیامبر بودند.<sup>۶۱</sup>

از این روایت احمد برداشت می‌شود که

همراه سوم پیامبر و علی، ابولبابه بوده نه مرثد،

چنانکه در روایت جمهور اهل سیره آمد. شاید بهترین

پاسخ، سخن ابن کثیر باشد که گفت:

شاید این مسأله قبل از آوردن ابولبابه از روجاء باشد. پس علی و مرثد همراه پیامبر بوده‌اند.

والله العالم.<sup>۶۲</sup>

نگارنده: اهل سیره نقل می‌کنند که پیامبر خدا در راه بدر، آنگاه که به روجاء رسیدند، ابولبابه

را برای رسیدگی به امور، به مدینه بازگرداندند. ابن اسحاق و دیگران هم همین را آورده‌اند.<sup>۶۳</sup>

## علی ﷺ پیش قراول همیشگی جنگ‌ها

### غزوه بدر

ابن اسحاق درباره غزوه بزرگ بدر می‌نویسد: وقتی پیامبر نزدیک بدر شد، علی و زبیر و سعد بن

ابی وقاص را همراه با تنی چند از اصحاب به سمت چاه‌های بدر فرستاد تا برایش خبر بیاورند...<sup>۶۴</sup>

واقدی، نام این گروه پیش قراول را ذکر می‌کند و اسم فرد چهارمی به نام بسبس بن عمر<sup>۶۵</sup>

را می‌آورد. ابن سعد،<sup>۶۶</sup> ابن عبدالبر،<sup>۶۷</sup> بیهقی و دیگران هم این خبر را آورده‌اند. اصل این خبر را

مسلم از انس<sup>۶۸</sup> و احمد از حدیث علی آورده است.<sup>۶۹</sup>



## غزوه فتح:

وقتی پیامبر خدا ﷺ عازم فتح مکه و آماده حرکت شد، اصرار داشت که این خبر به گوش اهل مکه برسد. حاطب بن ابی بلتعنه طی نامه‌ای به قریش خبر می‌دهد که پیامبر چنین نیتی دارد. نامه را به دست زنی سپرد تا آن را در ازای فردی به قریش برساند. زن آن را لای موهایش گذاشت و رفت. سرش آسمانی، پیامبر را از کار حاطب آگاه کرد. پیامبر ﷺ علی و زبیر را مأمور کرد و گفت: دنبال زنی بروید که حاطب نامه‌ای همراه او برای قریش فرستاده است تا آنان را از کار ما آگاه کند. علی و زبیر رفتند تا به منطقه خلیقه<sup>۷۰</sup> (خلیقه بنی ابی احمد) رسیدند. او را نگاه داشتند و خورجینش را گشتند اما چیزی نیافتند. علی بن ابی طالب رضی الله عنه به زن گفت: به خدا سوگند می‌خورم که پیامبر ﷺ دروغ نگفته است و ما نیز دروغ نمی‌گوییم. نامه را بده و گرنه خودمان پیدایش می‌کنیم. زن وقتی جدیت او را دید، گفت: چهره برگردان! علی چنین کرد. زن گیسوانش را گشود و نامه را درآورد و به آن حضرت داد. علی رضی الله عنه نیز آن را نزد پیامبر آورد.<sup>۷۱</sup> این است مضمون روایت ابن اسحاق درباره غزوه فتح که اشاره دارد پیامبر ﷺ علی و زبیر را به عنوان پیش‌قراول گشتی، به دنبال زن فرستاد تا او را به منظور جلوگیری از رسیدن خبر به کفار مکه دستگیر کنند. علی رضی الله عنه و زبیر نیز این مأموریت را با دقت انجام دادند. بخاری نیز این خبر را درباره غزوه فتح نقل می‌کند و می‌افزاید: مقدار نیز همراه آنان بوده است.<sup>۷۲</sup>

او درباره غزوه بدر هم می‌گوید: ابو مرثد غنوی همراه آنان بوده است.<sup>۷۳</sup> ابن حجر در شرح حدیث غزوه فتح آورده است: پیامبر خدا ﷺ، من (علی)، زبیر و مقداد را فرستاد. هم چنین در روایت عبیدالله بن ابی رافع و ابو عبدالرحمان سلمی درباره توصیف مجاهدان بدر از قول علی رضی الله عنه آمده است که پیامبر مرا همراه ابو مرثد غنوی و زبیر بن عوام فرستاد. این احتمال وجود دارد که هر سه همراه علی رضی الله عنه بوده‌اند ولی یکی از دو راوی چیزی را نقل کرده که دیگری آن را نیاورده است. ابن اسحاق همراه علی و زبیر کسی را ذکر نکرده و خبر را به صیغهٔ مثنی آورده است. به نظر می‌رسد که هر یک همراهی داشته‌اند.<sup>۷۴</sup> این حدیث را مسلم،<sup>۷۵</sup> احمد،<sup>۷۶</sup> ترمذی<sup>۷۷</sup> و دیگران؛ هم چون طبری،<sup>۷۸</sup> ابن عبدالبر،<sup>۷۹</sup> ابن حزم،<sup>۸۰</sup> ابن اثیر<sup>۸۱</sup> و ابن کثیر<sup>۸۲</sup> آورده‌اند.

## جنگ تبوک و انتخاب علی رضی الله عنه به عنوان جانشین پیامبر ﷺ در خانواده

وقتی پیامبر عازم تبوک شد، علی را مسؤول سرپرستی خانواده‌اش کرد و دستور داد نزد آنان بماند. منافقان اهل مکه را شایعه کردند. وقتی علی شنید، سلاح برداشت و خود را در

منطقه «جرف» به پیامبر رساند و گفت: منافقان گمان می‌کنند که از سر اهمال مرا به جانشینی برگزیده‌اند. فرمود: دروغ می‌گویند من تو را جانشین خود قرار دادم به خاطر آن‌چه که به جا گذاشته‌ام. برگرد و جانشین من در میان اهل من و خودت باش. آیا راضی نیستی که منزلت تو در نزد من، هم‌چون منزلت هارون نزد موسی باشد، با این تفاوت که پیامبری پس از من نخواهد آمد. پس علی به مدینه بازگشت.<sup>۸۳</sup> این خبر نشان می‌دهد که علی (ع) به دستور پیامبر و برای اجرای آن به تبوک رفت تا به امور خاندان پیامبر و خانواده خود رسیدگی کند و اجر همان کسی را دارد که در جنگ شرکت کرده است. علاوه بر این که اجر فرمانبری از پیامبر خدا را به دلیل ماندن در مدینه برده است. این حدیث را بخاری،<sup>۸۴</sup> مسلم،<sup>۸۵</sup> نسائی،<sup>۸۶</sup> ترمذی<sup>۸۷</sup> و دیگران آورده‌اند و این جزو فضایل ارزشمند علی بن ابی طالب است که اهل حدیث آن را در این باب آورده‌اند.

### حوادث غیر جنگی که در طول جنگ‌ها یا بعد از آن بر علی (ع) گذشت

هنگام عزیمت پیامبر به جنگ‌ها، حوادثی برای علی رخ داد که ارتباطی با جنگ نداشت.

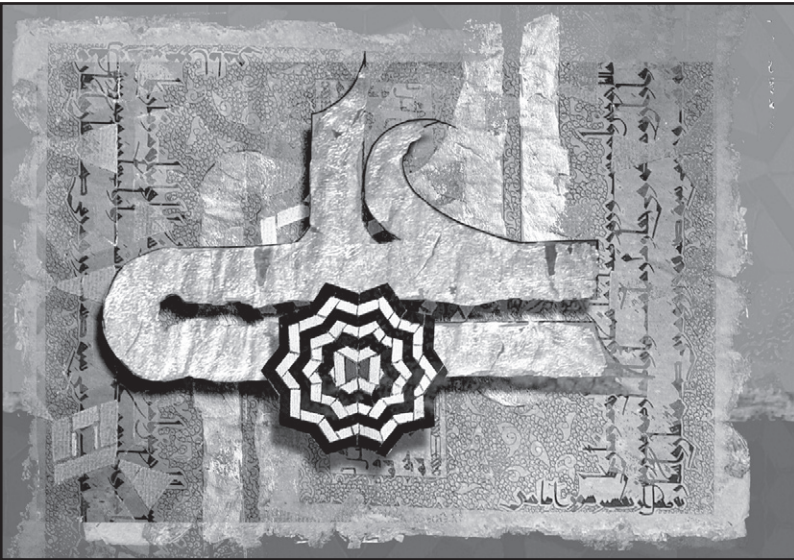
#### جنگ اُحد:

ابن هشام نقل می‌کند که ابو عامر تهکار، پیش از جنگ اُحد برای به دام انداختن مسلمانان چاله‌هایی کنده بود. پیامبر در اثنای جنگ در یکی از چاله‌ها افتاد. علی دست او را گرفت و طلحه بن عبید الله او را کشید تا این که پیامبر بیرون آمد.<sup>۸۸</sup> کمک علی به پیامبر برای خروج از گودال، نشان دهنده همراهی و توجه علی و زبیر نسبت به پیامبر است که پس از آن، ابوبکر و عمر و زبیر هم به آن‌ها پیوستند تا پیامبر را به شعب برسانند.<sup>۸۹</sup>

واقعی خبر چاله‌ها را آورده است. روایت او حاکی است این چاله‌ها چنان با مهارت پوشانده شده بود که پیامبر تنها زمانی از وجود آن‌ها باخبر شد که در یکی از آن‌ها افتاد! واقعی نقل می‌کند که طلحه پیامبر را گرفت و علی او را بیرون کشید تا سرپا ایستاد.<sup>۹۰</sup> ابن حزم،<sup>۹۱</sup> ابن قیم<sup>۹۲</sup> و صالحی<sup>۹۳</sup> و دیگر اهل سیره نیز این را آورده‌اند.

#### علی (ع) و شست و شوی زخم‌های پیامبر

پیامبر در غزوه اُحد چندین زخم برداشت؛ به طوری که فرمود: غضب خداوند بر قومی که صورت پیامبر را خونین کردند!<sup>۹۴</sup> بنابراین، وقتی از سهل بن سعد درباره جراحات پیامبر می‌پرسید،



می‌گوید: به خدا من می‌دانم چه کسی زخم پیامبر را شست و بر آن آب ریخت و با چه درمان شد. سپس گفت: فاطمه دختر پیامبر می‌شست و علی با سپر آب می‌ریخت. وقتی فاطمه دید که آب باعث خونریزی بیشتر زخم‌ها می‌شود، قطعه‌ای حصیر برداشت آن را سوزاند و روی زخم گذاشت و خونریزی قطع شد. جراحات پیامبر عمیق بود، چهار دندان پیشین او شکسته و صورتش زخمی و فرق سرش شکسته بود.<sup>۹۵</sup> در سیره ابن هشام آمده است: پیامبر وقتی به لبه شعب رسید، علی سپرش<sup>۹۶</sup>

را پر از آب کرد<sup>۹۷</sup> و نزد پیامبر آمد تا بنوشد. پیامبر بویی از آن استشمام کرد و نوشید ولی خون صورتش را با آن شست.<sup>۹۸</sup> واقدی<sup>۹۹</sup> و ابن سعد<sup>۱۰۰</sup> و ابن سید الناس<sup>۱۰۱</sup> این خبر را آورده‌اند.

### علی علیه السلام و تعقیب مشرکان به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله

وقتی غزوه اُحد به پایان رسید و مشرکان آماده بازگشت شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی را به دنبال آن‌ها فرستاد و گفت: ببین چه می‌کنند و چه قصدی دارند؟ اگر از اسب‌ها به زیر آمده، سوار شترها شده‌اند، قصد مکه را دارند و اگر سوار اسب شده و به دنبال شترها حرکت می‌کنند، قصد مدینه را دارند. سپس فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست، به سوی آن‌ها خواهم شتافت و با آنان خواهم جنگید.

علی علیه السلام می‌گوید: آن‌ها را تعقیب کردم که بفهمم چه می‌کنند. دیدم از اسب‌ها به زیر آمده و سوار شترها شده‌اند و رو به مکه نهاده‌اند.<sup>۱۰۲</sup> در روایت ابن اسحاق آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به تعقیب آن گروه فرستاد. گروهی از اهل سیره؛ چون طبری،<sup>۱۰۳</sup> ابن اثیر،<sup>۱۰۴</sup> ابن قیم،<sup>۱۰۵</sup> و ابن کثیر<sup>۱۰۶</sup> هم، چنین نظری دارند. طبری به سند خود این را اضافه می‌کند که پیامبر از علی خواست در هر دو صورت خبر را کتمان کند. علی گفت: وقتی دیدم مشرکان راهی مکه شده‌اند، از شدت خوشحالی خواستم فریاد بزنم و نتوانستم این خبر را کتمان کنم.

واقعی نقل می کند که پیامبر سعد بن ابی وقاص<sup>۱۰۷</sup> را در تعقیب مشرکان فرستاد. بیهقی چنین خبری را از عروة بن زبیر<sup>۱۰۸</sup> نقل می کند، اما ابن سید الناس<sup>۱۰۹</sup> و صالحی<sup>۱۱۰</sup> هر دو قول را به طور یکسان نقل کرده اند.

نگارنده: می توان هر دو قول را جمع کرد و نتیجه گرفت که: پیامبر ابتدا علی، سپس سعد را فرستاده است، والله العالم.

### علی علیه السلام مأمور دنبال کردن زید بن حارثه در سریه جسمی<sup>۱۱۱</sup>

گروهی از اهالی جذام، راه دحیه کلبی، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را که از رویارویی با قیصر روم بازمی گشت، بسته و اموال او را به یغما بردند. وقتی دحیه به حضور پیامبر رسید و این خبر را داد، پیامبر زید بن حارثه را همراه دحیه و پانصد نفر دیگر، به سوی جذامیان فرستاد. پس از آن که به آنان حمله کردند و اموال و زنانشان را به غنیمت گرفتند، زید بن رفاعه جذامی، همراه چند نفر از افرادش، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و امان نامه ای که در گذشته برای او و قومش نوشته شده بود، به آن حضرت داد و اسلام آورد و گفت: ای پیامبر خدا، حلال را بر ما حرام و حرام را حلال نگردان. پیامبر فرمود: تکلیف کسانی که کشته اید چه می شود؟

ابوزید بن عمرو<sup>۱۱۲</sup> گفت: زنده ها را آزاد کن من از کشته شده ها می گذرم. پیامبر فرمود: ابوزید درست می گوید. سپس علی بن ابی طالب علیه السلام را همراه آنان به سوی زید بن حارثه فرستاد و دستور داد که از آن ها بگذرد و اموال و زنانشان را برگرداند. علی علیه السلام در راه رافع بن مکیث جهنی، پیک زید بن حارثه را دید که بر شتری از اهالی جذام سوار شده است. علی علیه السلام شتر را به آنان بازگرداند و با زید بن حارثه در منطقه فحلتین ملاقات کرد<sup>۱۱۳</sup> و فرمان پیامبر را به او ابلاغ نمود و هر آنچه را که گرفته بود، به آن ها بازگرداند.<sup>۱۱۴</sup> این فشرده سخن واقعی از نقش علی علیه السلام در این سریه است. آری، علی علیه السلام به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و اموال مردم را به صاحبانش بازگرداند؛ این موضوع را شماری از سیره نویسان؛ مانند ابن سعد<sup>۱۱۵</sup> ابن اثیر<sup>۱۱۶</sup> و ابن سید الناس<sup>۱۱۷</sup> و دیگران نقل کرده اند.

### صلح نامه حدیبیه را علی علیه السلام نوشت

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ حدیبیه رفت، قریش نمایندگانی را برای گفت و گو با آن حضرت فرستاد. آخرین آن ها سهیل بن عمرو بود، وقتی پیامبر او را دید، فرمود: وقتی او را فرستاده اند، قصد صلح دارند؛ سهیل با پیامبر صحبت کرد، حرف هایشان به درازا کشید و از مواضع خود عقب نشستند و برای صلح به توافق رسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله علی را به حضور خواند و گفت:

بنویس «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ سهیل پرسید: این چیست؟ معنای آن را نمی فهمم. پیامبر ﷺ خطاب به علی فرمود: بنویس «باسمک اللهم». علی ﷺ آن را نوشت. پیامبر فرمود: بنویس «این پیمان صلح میان محمد پیامبر خدا و سهیل بن عمرو است.» سهیل گفت: اگر بر پیامبری تو گواهی می‌دادم، با هم جنگی نداشتیم! نام خود و پدرت را بنویس. پیامبر فرمود: بنویس

«این پیمان صلح میان محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو است برای ترک جنگ به مدت ده سال و در این مدت، مردم در امانند و از جنگ دست برمی‌دارند. هر کس از قریش بدون اذن ولی خود نزد محمد بیاید، او را به آن‌ها بازگرداند و هر که از یاران محمد به نزد قریش رود، آنان نیز وی را به محمد بازگردانند.»<sup>۱۱۸</sup>

این روایت ابن اسحاق آشکارا نشان می‌دهد که کاتب پیمان صلح، علی بن ابی طالب است. ابن اسحاق می‌نویسد: «یکی از شاهدان صلح‌نامه، علی بوده است.»<sup>۱۱۹</sup> صحیح بخاری گفته‌اند او را تأیید و از براء بن عازب روایت می‌کند: وقتی پیامبر با اهل حدیبیه صلح کرد، علی پیمان صلح را نوشت.<sup>۱۲۰</sup> مسلم هم از براء<sup>۱۲۱</sup> بن عازب همین را نقل می‌کند. بدین ترتیب صحت گفتار ابن اسحاق درباره نوشتن صلح‌نامه توسط علی ﷺ روشن می‌شود. اما در این که او یکی از شهود بوده، برخی از سیره‌نویسان؛ همچون طبری،<sup>۱۲۲</sup> ابن کثیر<sup>۱۲۳</sup> و دیگران از او تبعیت کرده‌اند. لیکن واقدی<sup>۱۲۴</sup> و ابن سعد،<sup>۱۲۵</sup> از علی ﷺ به عنوان شاهد یاد نکرده‌اند. شاید جمله‌ای که ابن اسحاق در شاهد بودن علی ﷺ ذکر کرده، توضیحی باشد که خود او، آن را از آنجا برداشت کرده است که علی نویسنده بوده پس مسلماً شاهد نیز به شمار می‌آمده است.

## رخدادهای غزوة فتح

وقتی پیامبر وارد مکه شد، شماری از کفار، از ترس مسلمانان گریختند. برخی به خارج مکه و گروهی به خانه‌ها پناه بردند؛ از جمله آن‌ها دو مرد از بنی مخزوم بودند. امّ هانی، دختر علی بن ابی طالب نقل می‌کند: وقتی پیامبر ﷺ به شمال مکه رسید، دو تن از بستگان همسر که از بنی مخزوم بودند، به خانه من پناه آوردند. برادرم علی سر رسید و گفت: قسم به خدا آن دو را خواهم کشت. امّ هانی می‌گوید: در خانه‌ام را به روی آنان بستم و نزد پیامبر رفتم. فرمود: چه چیز انگیزه شد که به اینجا بیایی؟ ماجرا را به آن حضرت گفتم. فرمود: آن که را تو پناه داده‌ای ما هم پناه می‌دهیم و کسانی که امانشان داده‌ای در امانند. پس علی ﷺ آنان را نخواهد کشت. این خلاصه گفته‌اند ابن اسحاق<sup>۱۲۶</sup> درباره موضع علی ﷺ در برابر آن دو مرد و پناه دادن امّ هانی به آن‌ها و عملی ساختن آن توسط پیامبر است.

صحیح بخاری<sup>۱۲۷</sup> گفته ابن اسحاق را تأیید می کند و حدیث امّ هانی را می آورد. مسلم نیز همین روایت را آورده<sup>۱۲۸</sup> و ابن هشام ذکر کرده است که آن دو مرد؛ حارث بن هشام و زهیر بن ابی امیّه بن مغیره<sup>۱۲۹</sup> بوده اند. ابن عبدالبرّ می نویسد: آن دو، اسلام آوردند و جزو بهترین مسلمانان شدند.<sup>۱۳۰</sup>

### علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله کلید کعبه را خواست

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مسجد الحرام شد و بر در کعبه به سخنرانی ایستاد و کفار قرش را بخشید، به آن ها گفت: بروید که آزادید. آنگاه به مسجد رفت و نشست. علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالی که کلید کعبه را در دست داشت، از جا برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا، پرده داری و سقایی کعبه را به ما واگذار.» پیامبر فرمود: عثمان بن طلحه کجاست؟ او را آوردند و حضرت خطاب به وی فرمود: کلید کعبه را بیاور که امروز روز نیکی و وفا به عهد است.<sup>۱۳۱</sup>

این مطلب را ابن اسحاق آورده و ابن کثیر،<sup>۱۳۲</sup> ابن قیم<sup>۱۳۳</sup> و ابن سیدالناس<sup>۱۳۴</sup> از او پیروی کرده اند.

سیره نویسان نسبت به گفته ابن اسحاق درباره فرستادن علی از سوی پیامبر به میان قوم بنو جذیمه اتفاق نظر دارند؛ به طوری که نوشته اند: علی با درایت و تدبیر حکیمانه به اصلاح این امر پرداخت. اصل این واقعه را بخاری در صحیحش آورده است.

حافظ بن حجر نیز متنی آورد<sup>۱۳۵</sup> که گواه بر گفته ابن اسحاق است. واقدی این اتفاق را نقل می کند<sup>۱۳۶</sup> ولی می گوید: کسی که کلید را از پیامبر خواست عباس بود نه علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سراغ کسانی که در این زمینه از واقدی تبعیت کرده اند نرفتم و شاید قول مشهور و برگزیده این گفته سیره نویسان باشد که علی کلید را به خاطر شایستگی و عزّت و برتری اش درخواست کرد، والله العالم.

### مأموریت علی رضی الله عنه به سوی قبیله بنو جذیمه برای ترمیم کارهای خالد

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه در آن شهر اقامت گزید، چندین گروه را برای دعوت به دین خدا، بدون جنگ و خونریزی، پیرامون مکه فرستاد؛ از جمله آنان، خالد بن ولید بود که به سوی

بنی جذیمة بن عامر بن عبد مناة بن کنانه فرستاده شد. وی به محض ورود بر آن گروه، با آنان درگیر شد و چند نفری از ایشان کشت. مردی از دست وی گریخت و نزد پیامبر آمد و خبر به آن حضرت رساند. پیامبر رو به درگاه خدا کرده، گفت: «خدایا! من از کرده خالد بن ولید به تو پناه می‌آورم.» پس از این ماجرا، علی بن ابی طالب را فراخوانده، فرمود: «ای علی، به سوی آن قوم برو و به امورشان رسیدگی کن و به کار جاهلیت پایان ده.» علی رضی الله عنه به همراه پولی که پیامبر خدا نزد او نهاده بود، به سوی آنان رفت و دیه کشته شدگان را پرداخت و خسارت مالی شان را داد؛ به طوری که ذره‌ای از حقوقشان باقی نماند ولی مقداری از مال نزد علی بن ابی طالب ماند. در پایان کار از آنان پرسید: «آیا چیزی از دیه یا مال باقی مانده است که پرداخت نشده باشد؟» گفتند: خیر. فرمود: این پول را که باقی مانده، از باب احتیاط به شما می‌دهم؛ چراکه پیامبر چیزی می‌داند که شما از آن بی‌خبرید. سپس نزد پیامبر خدا بازگشت و او را از جریان آگاه ساخت. پیامبر فرمود: کار خوب و نیکویی کردی.<sup>۱۳۷</sup>

سیره نویسان<sup>۱۳۸</sup> نسبت به گفته ابن اسحاق درباره فرستادن علی از سوی پیامبر به میان قوم بنو جذیمة اتفاق نظر دارند؛ به طوری که نوشته‌اند: علی با درایت و تدبیر حکیمانه به اصلاح این امر پرداخت. اصل این واقعه را بخاری در صحیحش آورده است.<sup>۱۳۹</sup>

## وقایع و حوادثی که در غزوات و سریه‌ها برای علی پیش آمد

### حوادث و مبارزات

#### مبارزه در جنگ بدر:

ابن اسحاق نقل می‌کند که در جنگ بدر ۳ نفر از مشرکان به نام‌های عتبة بن ربیع، شیبه بن ربیع و ولید بن عتبة وارد میدان شدند. جوانانی از انصار با آن‌ها رو در رو شده، پرسیدند: شما کیستید؟ گفتند: گروهی از انصار. گفتند: ما را با شما کاری نیست. در این هنگام منادی ندا داد: ای محمد، هم‌آوردان ما را به میدان فرست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عبیده بن حارث! حمزه و علی! برخیزید.»<sup>۱۴۰</sup>

این سه سوارکار برومند توانستند در مبارزه تن به تن، بردشمنان چیره شوند و این نخستین پیروزی در نخستین نبرد بود که میان مسلمانان و کفار و قریش در گرفت. سیره نویسان، گفته ابن هشام درباره مشارکت علی به همراه دو تن از هم‌زمانش در این پیکار را نقل کرده‌اند. همچنین واقدی،<sup>۱۴۱</sup> ابن سعد،<sup>۱۴۲</sup> ابن عبدالبر،<sup>۱۴۳</sup> ابن حزم،<sup>۱۴۴</sup> ابن سید الناس،<sup>۱۴۵</sup> ابن کثیر،<sup>۱۴۶</sup> ابن قیم،<sup>۱۴۷</sup> و دیگران نیز آن را آورده‌اند.

در تأیید گفته سیره نویسان، می توان به آنچه در صحیح بخاری از علی آمده، اشاره کرد که فرمود: من در روز قیامت سرآمد مبارزان در پیشگاه خداوند خواهم بود.<sup>۱۴۸</sup> قیس<sup>۱۴۹</sup> می گوید: آیه «اینان دو گروه اند که درباره پروردگارشان به نبرد پرداختند.»<sup>۱۴۹</sup> در شأن آنان نازل شده و منظور کسانی هستند که در روز بدر با هموردان خود مبارزه کردند؛ مانند علی، حمزه، عیبه، شیبه بن ربیع، عتبه بن ربیع و ولید بن عتبه.<sup>۱۵۰</sup>

### مبارزه در نبرد اُحد

طلحة ابن ابی طلحه،<sup>۱۵۱</sup> پرچمدار مشرکان در جنگ اُحد وارد میدان شد و مبارز طلبید. علی علیه السلام پرسید: قصد مبارزه داری؟ طلحه گفت: آری و اینجا بود که مبارزه را آغاز کردند و پیامبر خدا با دو زره و یک کلاه خود و سپر، در زیر پرچم ایستاده بود؛ علی و طلحه به هم رسیدند. علی ضربه ای بر سر او وارد کرد و شمشیر سر او را شکافت تا جایی که به محاسنش رسید، طلحه به زمین افتاد و علی بازگشت. به علی گفتند: او را کشتی؟ گفت: وقتی به زمین افتاد و عورت خود را آشکار کرد، دلم به حالش سوخت و دانستم که خداوند تبارک و تعالی او را خواهد کشت و او اولین قربانی است.

این همان چیزی است که واقدی<sup>۱۵۲</sup> در «گفته های جنگ اُحد» آورده است. سپس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله با کشته شدن طلحه مسرور گشت و تکبیر سر داد و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و در پی آن، سپاهیان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مشرکان حمله ور شدند.<sup>۱۵۳</sup>

ابن هشام<sup>۱۵۴</sup> و ابن سعد<sup>۱۵۵</sup> و ابن سیدالناس<sup>۱۵۶</sup> و ابن کثیر<sup>۱۵۷</sup> نیز چنین نقل کرده اند. همه روایات حاکی از آن است که علی علیه السلام توانست در این مبارزه به یکی از پرچمداران مشرکان چیره شود و در پی آن، حمله به صفوف دشمنان آغاز شد.

واقدی آورده است که: علی علیه السلام امیه بن ابی حذیفه را زره پوش و با نقابی آهنین بر چهره دید که پیش آمد و گفت: امروز، زمان تلافی است. مردی از مسلمانان جلوی او را گرفت که بلافاصله امیه او را کشت. علی علیه السلام فرمود: در برابر او ایستادم و با شمشیر بر فرقه زد، چنان که شمشیرم کنار شد، چون قد من کوتاه بود، او با شمشیر بر من ضربه می زد اما من با سپر جلوی ضربات او را می گرفتم تا این که شمشیر در نیام کرد و من با ضربه پایش را زخمی کردم. او همچنان حمله می کرد، تا این که روی زانوهایش ایستاد و چشمم به شکاف زیر بغلش افتاد، سپس شمشیر در آن فرو بردم و او کشته شد.<sup>۱۵۸</sup>

این روایت حاکی از آن است که علی علیه السلام در جنگ اُحد بیش از یک بار جنگ تن به تن داشته است.



## مبارزه در جنگ احزاب:

آنچه ابن اسحاق در باب روایات جنگ احزاب بیان داشته، حاکی از آن است که جمعی از سوارکاران مشرک روائه تنگنایی در خندق شده و با اسبان خود از آنجا عبور کردند؛ از جمله این سوارکاران، عکرمة بن ابی جهل، هبیره بن ابی وهب و عمرو بن عبدود و دیگران بودند. اسبان آنها را به شوره‌زاری میان خندق و شکاف کوه بردند. علی علیه السلام با جمعی از مسلمانان اقدام به بستن روزنه‌ای نمودند که اسبانشان از آنجا وارد شدند، سوارکاران رو به سوی آنان نمودند. عمرو بن عبدود گفت: چه کسی وارد میدان می‌شود؟ بلافاصله علی علیه السلام وارد میدان شد و خطاب به عمرو فرمود: ای عمرو، تو با خدا عهد بسته بودی که وقتی مردی از قریش تو را به یکی از این دو گروه دعوت نمود بپذیری. گفت: آری. علی علیه السلام فرمود: من تو را به سوی خدا و پیامبرش دعوت می‌کنم. گفت: من نیازی به آن ندارم. علی فرمود: از تو می‌خواهم که از اسب پایین بیایی. عمرو گفت: چرا، برادر زاده؟ به خدا سوگند که من قصد کشتن تو را ندارم. علی فرمود: اما به خدا سوگند که من قصد کشتن تو را دارم.

در این هنگام عمرو به جوش آمد. پس از پایین آمدن اسب را مجروح کرد و سپس سوی علی علیه السلام آمد و درگیر شدند که بلافاصله علی علیه السلام او را کشت و سپاه مشرکان با ناکامی از خندق بیرون آمده و پا به فرار گذاشتند.<sup>۱۵۹</sup>

واقعی<sup>۱۶۰</sup> این جریان را مفصل‌تر از ابن اسحاق آورده است و سیره‌نویسان<sup>۱۶۱</sup> در بیان این حادثه و پیروزی علی علیه السلام بر یکی از سوارکاران مشرک در غزوه خندق اتفاق نظر دارند.

## مبارزه در جنگ خیبر!

وقتی پیامبر در جنگ خیبر پرچم را به علی داد، وی می‌تاخت و پیش می‌رفت که ناگهان مرحب یهودی در برابر او ظاهر شد و گفت:

قد علمت خیر أُمّی مرحب شاکي السلاح البطل المحرّب

خیبر می‌داند که من مرحبم، غرق سلاحم و شجاعم؛ شجاعی که در جنگ‌ها آزموده شده‌ام و یکه‌سواران شجاع را از پشت زین به زمین آورده‌ام.

علی علیه السلام هم پیش آمد و گفت:

أنا الذي سَمّيتي أُمّی حیدرة کلیث غابات کریه المنظرة

أو فهيم بالصاع کیل السّندرة

«من کسی هستم که مادرم حیدرم نامید. من شیر ژیان بیشه‌هایم و در زمان سنجش و میزان، دقیق و عادل.»

«من کسی هستم که مادرم حیدرم نامید. من شیر ژیان بی‌شده‌هایم و در زمان  
سنجش و میزان، دقیق و عادل.»

در این هنگام، علی علیه السلام بی درنگ سر مرحب را از تن جدا کرد و او را کشت و پیروزی از آن او شد؛ مسلم،<sup>۱۶۲</sup> بیهقی<sup>۱۶۳</sup> و دیگران چنین آورده‌اند. اما ابن اسحاق<sup>۱۶۴</sup> می‌گوید: کسی که با مرحب مبارزه کرد، محمد بن مسلم بود و این روایت ابن اسحاق را احمد بن حنبل<sup>۱۶۵</sup> و حاکم<sup>۱۶۶</sup> و دیگران نقل کرده‌اند.

واقعی می‌نویسد: علی بود که با مرحب روبه‌رو شد و او را کشت. سپس روایتی با این مضمون می‌آورد که محمد بن مسلم با مرحب روبه‌رو شد و بعد از جنگ تن به تن، پاهای مرحب را قطع کرد و سپس علی آمد و گردن او را زد.<sup>۱۶۷</sup> اگر قول واقعی درست باشد، نشان می‌دهد که هر دو صحابی در کشتن مرحب نقش داشتند. در غیر این صورت، آنچه در صحیح آمده بر دیگر روایات مقدم است.

واقعی آورده است: بعد از کشته شدن مرحب، یاسر یهودی وارد میدان مبارزه شد و علی به سویش حرکت کرد ولی زبیر گفت تو را سوگند می‌دهم که مرا با او تنها بگذاری و علی چنین کرد و زبیر، یاسر یهودی را کشت<sup>۱۶۸</sup> آنگاه عامر یهودی شمشیر به دست، زره‌پوش و با کلاه خودی آهنین مبارزه طلبید. مردم کنار رفتند. علی پیش آمد و ضرباتی به او زد که کارساز نبود تا این که ضربه‌ای به پای او زد و به زمینش انداخت، سپس او را کشت و سلاحش را برداشت.<sup>۱۶۹</sup>

واقعی به دنبال خبر کشته شدن مرحب به دست علی، می‌نویسد: علی با مردی در دروازه قلعه مواجه شد. او به علی علیه السلام ضربه‌ای فرود آورد که علی با سپر جلوی آن را گرفت. سپس علی در قلعه را سپر خود قرار داد و همچنان در دست او بود تا این که خداوند قلعه را به دست علی فتح کرد.<sup>۱۷۰</sup>

ابن اسحاق<sup>۱۷۱</sup> این روایت را آورده و بیهقی<sup>۱۷۲</sup> و ابن حجر<sup>۱۷۳</sup> از او نقل کرده‌اند و آن گواه شجاعت و قدرت علی و امری واضح و مشهور میان خاص و عام بود.

### مشرکان کشته شده و به اسارت رفته با دست علی علیه السلام، در غزوات

علی علیه السلام در جنگ‌های همراه پیامبر، مشرکان زیادی را به هلاکت رساند که از آن میان برخی مستقیم به دست علی و برخی دیگر با مشارکت علی کشته شدند. نام کامل این افراد و محل قتل آن‌ها به شرح زیر می‌باشد:

### مشرکانی که در جنگ بدر توسط علی کشته و یا اسیر شدند:

۱. ولید بن عتبة بن ربیعہ که ابن اسحاق و واقدی می گویند به دست علی علیه السلام کشته شد.<sup>۱۷۴</sup>
۲. عاص بن سعید بن عاص که ابن اسحاق و واقدی آورده‌اند: قاتل وی علی بوده است.<sup>۱۷۵</sup>
۳. عامر بن عبد الله، هم‌پیمان بنی عبدشمس که بنابر روایت ابن اسحاق و واقدی،<sup>۱۷۶</sup> علی او را کشته است.

در روایتی دیگر از واقدی، قاتل وی سعد بن معاذ است.

۴. طعیمه بن عدی بن نوفل؛ ابن اسحاق دو روایت درباره قاتل وی آورده که در روایت اول علی و در روایت دوم حمزه<sup>۱۷۷</sup> را معرفی نموده است و واقدی روایت دوم را تأیید می کند.<sup>۱۷۸</sup>
۵. نوفل بن خویلد بن اسد؛ که به گفته ابن اسحاق و واقدی، علی او را کشته است.<sup>۱۷۹</sup>
۶. عمیر بن عثمان بن عمرو تمیمی؛ ابن هشام درباره قاتل وی دو روایت آورده که در روایت اول علی و در روایت دوم عبدالرحمان بن عوف به عنوان قاتل معرفی شده است.<sup>۱۸۰</sup> واقدی نیز روایت اول را تأیید می کند.<sup>۱۸۱</sup>

۷. حرمله بن عمرو، که ابن هشام در باب قاتل وی دو روایت آورده، روایت اول خارجه بن زید و روایت دوم علی<sup>۱۸۲</sup> را قاتل می داند که واقدی قول دوم را تأیید کرده است.<sup>۱۸۳</sup>
۸. مسعود بن ابی امیه که بنابر قول واقدی و ابن هشام، علی علیه السلام او را کشته است.<sup>۱۸۴</sup>
۹. ابوقیس بن فاکه بن مغیره که در روایت ابن اسحاق علی به عنوان قاتل آمده، اما ابن هشام عمار بن یاسر را قاتل او دانسته است.<sup>۱۸۵</sup>

۱۰. حاجب بن سائب بن عمویر که بنابر روایت ابن اسحاق و واقدی، علی علیه السلام قاتل او بوده است.<sup>۱۸۶</sup>
۱۱. عبد الله بن منذر بن ابو رفاعه که در روایت ابن هشام علی علیه السلام قاتل او بوده و واقدی نیز آن را تأیید نموده است.<sup>۱۸۷</sup>

۱۲. عاص بن منبه بن حجاج؛ بنا به روایت ابن هشام، علی علیه السلام قاتل او بوده و واقدی نیز مؤید آن است.<sup>۱۸۸</sup>

۱۳. ابو عاص بن قیس بن عدی؛ در روایات سه گانه ابن هشام آمده است: روایت اول علی و روایت دوم نعمان بن مالک قوقلی و روایت سوم ابودجانه را قاتل معرفی کرده است.<sup>۱۸۹</sup> واقدی نیز بیان داشت، ابو معشر درباره نظر اصحابش که علی را قاتل او می دانند با من گفت و گو کرد.<sup>۱۹۰</sup>

۱۴. اوس بن معیر بن لوزان بن سعد؛ ابن هشام در باره قاتل وی دو روایت آورده که اولی علی علیه السلام و دومی حصین بن حارث بن عبدالمطلب را با مشارکت عثمان بن مظعون قاتل وی می داند.<sup>۱۹۱</sup> واقدی نیز در این خصوص دو روایت ذکر کرده که روایت اول عثمان بن مظعون و

- علی و روایت دوم عثمان بن مظعون را قاتل وی می‌داند.<sup>۱۹۲</sup>
۱۵. معاویه بن عامر؛ ابن هشام دو روایت در باب قتل وی آورده که اولی علی و دومی عکاشه ابن محصن را قاتل می‌داند.<sup>۱۹۳</sup>
۱۶. زید بن ملیص؛ دوست عمیر بن هشام بن عبد مناف که قاتل وی علی بوده و واقدی نیز این مطلب را تأیید می‌کند.<sup>۱۹۴</sup>
۱۷. یزید بن تمیم تمیمی؛ واقدی در این زمینه دو روایت آورده که روایت اول عمار بن یاسر و روایت دوم علی را قاتل او می‌داند.<sup>۱۹۵</sup>
۱۸. ابوقیس بن ولید؛ علی او را کشت و واقدی نیز مؤید این مطلب است.<sup>۱۹۶</sup>
۱۹. منبه بن حجاج؛ واقدی در مورد قاتل وی سه روایت ذکر کرده: در روایت اول ابویسر و روایت دوم علی و در روایت سوم ابو اسید ساعدی را قاتل او معرفی می‌کند.<sup>۱۹۷</sup>
۲۰. نبیه بن حجاج؛ علی او را کشته است و واقدی نیز مؤید آن می‌باشد.<sup>۱۹۸</sup>
۲۱. عمرو بن سفیان؛ علی علیه السلام او را اسیر گرفته و واقدی نیز آن را تأیید کرده است.<sup>۱۹۹</sup>
۲۲. نصر بن حارث که علی علیه السلام در راه بازگشت از بدر به دستور نبی گرامی صلی الله علیه و آله او را کشته و ابن اسحاق و واقدی نیز آن را تأیید نموده‌اند.<sup>۲۰۰</sup>
۲۳. عقبه بن ابی معیط؛ ابن اسحاق بیان کرده که پیامبر، عاصم بن ثابت را که در راه بازگشت از بدر بود، به کشتن وی امر فرمود. بنابر قول ابن هشام گفته می‌شود که قاتل وی علی بن ابی طالب بوده که شهاب زهری و دیگر دانشمندان آن را بازگو کرده‌اند.<sup>۲۰۱</sup>

### مشرکانی که علی در جنگ احد آنان را به هلاکت رساند:

۱. طلحة بن ابی طلحه؛ بنا به قول ابن اسحاق و واقدی، علی علیه السلام او را کشته است.<sup>۲۰۲</sup>
۲. ابوسعید بن ابی طلحه؛ ابن اسحاق، سعد بن ابی وقاص و ابن هشام گفته‌اند، علی بن ابی طالب وی را کشته است.<sup>۲۰۳</sup>
۳. ارطاة بن عبد شریحیل که به دست علی کشته شد و واقدی نیز مؤید آن است.<sup>۲۰۴</sup>
۴. صؤاب غلام حبشی بنی عبدالدار؛ ابن هشام در باب قاتل وی سه روایت آورده: اولی علی و دومی سعد بن ابی وقاص و سومی ابودجانه را معرفی کرده است.<sup>۲۰۵</sup>
۵. ابوحکم بن اخنس بن شریق؛ بنابر قول ابن اسحاق و واقدی، علی او را کشته است.<sup>۲۰۶</sup>
۶. عبد الله بن حمید بن زهیر که علی علیه السلام او را کشته و ابن اسحاق نیز آن را تأیید کرده است.<sup>۲۰۷</sup>
۷. ابو امیة بن ابی حذیفة بن مغیره که بنابر قول ابن اسحاق و واقدی، علی علیه السلام او را کشته است.<sup>۲۰۸</sup>

### مشرکانی که در جنگ احزاب و پس از آن به دست علی علیه السلام کشته شدند

۱. عمرو بن عبد ود؛ بنا به قول ابن اسحاق و واقدی، علی قاتل وی در جنگ احزاب بوده است.<sup>۲۰۹</sup>
  ۲. نوفل بن عبد الله بن مغیره مخزومی؛ در جنگ احزاب کشته شد و واقدی در مورد کسی که وی را کشت، دو روایت آورده؛ اول زبیر بن عوام. دوم علی علیه السلام.<sup>۲۱۰</sup>
  ۳. کشتار تعدادی از اسرای بنی قریظه که واقدی در باب جنگ بنی قریظه گفته است: و کسانی که علی و زبیر آنان را به هلاکت رساندند...<sup>۲۱۱</sup>
  - ۴ و ۵. ابن اسحاق در باره جنگ بنی مصطلق گفت: علی بن ابی طالب دو تن از مردان آنان، مالک و پسرش را کشت.<sup>۲۱۲</sup>
  ۶. مرحب یهودی؛ بنا بر روایت صحیح مسلم، علی علیه السلام او را در جنگ خیبر کشت.<sup>۲۱۳</sup>
  ۷. حارث، برادر مرحب؛ علی او را در جنگ خیبر کشته و واقدی نیز مؤید آن است.<sup>۲۱۴</sup>
  ۸. عامر یهودی؛ علی او را در خیبر به هلاکت رساند و واقدی نیز آن را تأیید کرده است.<sup>۲۱۵</sup>
  ۹. کشتار تعدادی از یهود خیبر که به روایت ابن اسحاق استاد می شود.<sup>۲۱۶</sup>
  ۱۰. حویرث بن منقذ؛ بنا بر قول ابن اسحاق علی وی را در جنگ فتح مکه کشت و او یکی از کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور قتل وی را صادر کردند؛ حتی اگر وی را زیر پرده های کعبه بیابند!<sup>۲۱۷</sup>
  ۱۱. مردی از هوازن و پرچمدار آنان؛ بنا بر قول ابن اسحاق، علی علیه السلام با مشارکت مردی از انصار او را در جنگ حنین به هلاکت رساند.<sup>۲۱۸</sup>
- بنا بر آنچه گذشت، شجاعت علی علیه السلام ثابت گردید. چنانکه تعدادی از مشرکان را در جهت یاری دین خداوند عزوجل به هلاکت رساند.

### سربیه هایی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به فرماندهی فرستاد

#### سربیه علی علیه السلام با بنی سعد بن بکر در فدک:

پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در شعبان سال ششم هجری به سوی قوم بنی سعد در فدک فرستاد. علت آن نیز این بود که به آن حضرت خبر رسید تمامی قوم بنی سعد می خواهند یهود خیبر را یاری کنند. بنابراین، پیامبر، علی را به همراه صد نفر به سوی آنان فرستاد که شب راه رفتند و روز پنهان شدند تا این که به همج؛ آبی میان خیبر و فدک رسیدند. مسیر میان فدک و مدینه شش شب طول کشید؛ آنان بلافاصله جاسوسی یافتند و از او درباره قوم بنی سعد پرسیدند و او گفت: در صورتی که ایمن باشم به شما خبر می دهم. آنان او را ایمنی دادند و او راهنمایی شان کرد. پس از چندی به آنان حمله ور شدند و پانصد شتر و دو هزار گوسفند به غنیمت گرفتند،

بنوسعد نیز به سرکردگی بر بن علیم به ظعن گریختند. علی علیه السلام نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله شترهای آبستن به نام «حفده» را جدا کرد، خمس (غنایم) را کنار گذاشت و بقیه را در میان اصحابش تقسیم کرد و بی آن که با مکر و نیرنگی مواجه شود، به مدینه آمد.

این چیزی است که از روایت واقدی<sup>۲۱۹</sup> برداشت شده و شبیه آن را ابن سعد<sup>۲۲۰</sup> و بیهقی<sup>۲۲۱</sup> و ابن کثیر<sup>۲۲۲</sup> و دیگر سیره نویسان نقل کرده‌اند:

### سریه علی علیه السلام برای نابودی بت فلس، که از آن قوم طیء بود

پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را همراه صد و پنجاه نفر سوار بر شتر و پنجاه سوار کار و با پرچمی سیاه و یک پرچم سفید، در سال نهم هجرت برای نابودی فلس، بت قوم طیء فرستاد که سپیده دم، به محله آل حاتم یورش بردند و فلس را ویران کردند و اسرا و غنایم فراوانی گرفتند که در میان این اسرا، خواهر عدی بن حاتم بود و خود عدی به شام گریخت؛ در صندوق فلس سه شمشیر، رسوب، مخدم و شمشیری که به آن یمانی گفته می‌شد و نیز سه زره یافت شد.

مأمور اسرای زن، ابو قتاده و مأمور حیوانات عبد الله بن عتیک سلمی بود که به محض فرود آمدن در رکک - محله‌ای از محله‌های سلمی، در یکی از کوه‌های طیء - غنایم را تقسیم کردند؛ علی علیه السلام به عنوان نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله، رسوب و مخدم را برای ایشان برداشت سپس شمشیر دیگر نیز از آن خود او گشت اما آل حاتم را کنار گذاشته و تقسیم نکرد تا این که آن‌ها را به شهر رسانید.

و این چیزی است که از روایت واقدی<sup>۲۲۳</sup> و ابن سعد<sup>۲۲۴</sup> و ابن سید الناس<sup>۲۲۵</sup> و دیگران برداشت می‌شود.

### سریه علی علیه السلام در یمن:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان سال دهم هجرت، علی علیه السلام را به یمن فرستاد و پرچمی به او داد و با دست خود عمامه بر سرش نهاد و گفت: بی درنگ حرکت کن و وقتی نزد آنان رسیدی، جنگ نکن تا آنان با تو وارد جنگ شوند؛ علی علیه السلام با سیصد سوار کار به راه افتاد و با ورود اولین سوار به داخل این سرزمین که «مذحج» نام دارد، اصحابش پراکنده شده و زنان و کودکان و حیوانات بسیاری را با خود آوردند؛ علی علیه السلام بریده بن حصیب سلمی را بر سر غنایم گماشت و آنچه به دست آوردند به سوی او فرستاد، سپس رفت و آنان را به اسلام فراخواند، اما آنان امتناع ورزیدند و به سویشان سنگ و تیر پرتاب کردند.

علی علیه السلام یارانش را به صف کشید و پرچم را به دست مسعود بن سنان سلمی داد، آنگاه به سوی آنان یورش برد و بیست نفر از آنان را کشتند که منجر به فرار و شکست ایشان گردید.

علی علیه السلام بی آن که آن‌ها را تعقیب کند، دعوت به اسلام نمود؛ آنان نیز بلافاصله پاسخ مثبت دادند؛ به طوری که چند تن از بزرگانشان با او بیعت کردند و گفتند: ما به نمایندگی از قوم خود آمدیم و این صدقات ماست، حق خدا را از آنان بردار. علی هم غنایم را جمع نمود، تقسیم به پنج کرد، بر روی یکی از تیرها نوشت: «این از آن خداست» و از میان آن‌ها قرعه کشید که باز اولین تیر بیرون آمد و آن تیر خمس بود. او بقیه غنایم را میان اصحابش تقسیم کرد، سپس به سوی مکه باز گرداند تا پیامبر را که برای ادای حج سال دهم هجری به آنجا آمده بود، ملاقات کند. این همان چیزی است که از روایت واقدی <sup>۲۳۶</sup> و ابن سعد <sup>۲۳۷</sup> و ابن سیدالناس <sup>۲۳۸</sup> و دیگر سیره نویسان برداشت می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به همراه صد و پنجاه نفر سوار بر شتر و پنجاه سوارکار و با پرچمی سیاه و یک پرچم سفید، در سال نهم هجرت برای نابودی فلس، بت قوم طیء فرستاد که سپیده دم، به محله آل حاتم یورش بردند و فلس را ویران کردند و اسرا و غنایم فراوانی گرفتند که در میان این اسرا، خواهر عدی بن حاتم بود.

### نتایج به دست آمده از مبحث سرایا:

۱. هجوم علی علیه السلام به قوم بنی سعد و خنثی نمودن نیرنگشان، پیش از حرکت آنان به سوی یهود خیبر.
۲. نابودی فلس، بت قوم طیء به عنوان یکی از سنت‌های بت پرستی در شبه جزیره عربستان به دست علی علیه السلام.
۳. مسلمان شدن تعدادی از اهالی یمن به دست علی علیه السلام پس از مقاومت ناموفق برخی از سردمداران آنان. بنا به گفته صریح واقدی سپاه علی علیه السلام اولین سپاهی بود که وارد آن سرزمین شد.

### پایان بحث:

- از آنچه گذشت، عظمت فعالیت‌های علی علیه السلام در غزوات پیامبر آشکار می‌گردد که از جمله آن‌ها است:
۱. پرچمداری سپاه پیامبر در چندین غزوه؛ و بی شک پرچمدار سپاه به دلیل شجاعت و قدرت و جوانمردی باید پیشاپیش سپاه حرکت کند.

۲. مبارزهٔ تن بن تن در چندین غزوه و پیروز شدن بر دشمنان خود.
۳. کشتار تعداد بی شماری از دشمنان در معروف‌ترین غزوات پیامبر ﷺ.
۴. همراه شدن با پیامبر در غزوات و تلاش او برای حفظ جان آن حضرت از شر دشمنان.
۵. به انجام رساندن تمام مسؤولیت‌های سپرده شده به او، از سوی پیامبر ﷺ به بهترین شکل، که جزئیات آن در بحث گذشت.

از ابن عباس پرسیدند: چرا پیامبر خدا علی را «ابو تراب» کنیه داد؟ ابن عباس گفت، پیامبر فرمود: چون او صاحب زمین و حجت خدا بر اهل زمین بعد از من است و بقای زمین برای او و سکون زمین با اوست. ابن عباس گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «آنگاه که روز قیامت شود و کافر ببیند آنچه را که خدای تعالی از ثواب و نزدیکی به خدا و کرامت برای شیعهٔ علی علیه السلام مهیا نموده، آرزو می‌کند: کاش من خاک بودم؛ یعنی از شیعیان علی بودم و این است قول خدای تعالی: «يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا».

#### پی نوشت:

- |   |   |
|---|---|
| <p>صص ۲۲۳ و ۲۲۴</p> <p>۱۳. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۱</p> <p>۱۴. تاریخ، ج ۲، صص ۴۸۲ و ۴۸۳</p> <p>۱۵. عیون الأثر، ج ۱، ص ۳۹۱</p> <p>۱۶. سبیل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۵۵</p> <p>۱۷. المغازی، ج ۱، ص ۲۱۵</p> <p>۱۸. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶</p> <p>۱۹. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۳</p> <p>۲۰. تاریخ خلیفه، ص ۶۷</p> <p>۲۱. الدرر، ص ۱۴۹</p> <p>۲۲. جوامع السیره، ص ۱۲۸</p> <p>۲۳. زاد المعاد، ج ۳، ص ۱۹۷</p> <p>۲۴. المغازی، ج ۱، ص ۳۳۶</p> <p>۲۵. الطبقات، ج ۱، ص ۴۹</p> <p>۲۶. عیون الأثر، ج ۲، ص ۶</p> <p>۲۷. سبیل الهدی، ج ۴، ص ۴۴۰</p> | <p>۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۹</p> <p>۲. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۶؛ این مطلب در کتاب مغازی واقدی یافت نشد، ج ۱، ص ۱۲</p> <p>۳. عیون الأثر، ج ۱، ص ۳۱۰</p> <p>۴. سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۳ - ۶۱۲</p> <p>۵. تاریخ، ج ۲، ص ۴۳۱</p> <p>۶. الدرر، ص ۱۰۲</p> <p>۷. جوامع السیره، ص ۸۴</p> <p>۸. البدایه، ج ۵، صص ۶۵ - ۶۴</p> <p>۹. المغازی، ج ۱، ص ۸۵</p> <p>۱۰. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۴</p> <p>۱۱. عیون الأثر، ج ۱، ص ۳۲۶</p> <p>۱۲. مکانی است در معدن بن سلیم، نزدیک ارضیه، پشت سد معونه و بین معدن و شهر ثمانیه برد. طبقات ابن سعد ۳۱، ۲ و بنگر به المعالم الأثریه فی السنه والسیره، محمد محمدحسن شراب،</p> |
|---|---|



روایت شده است که: از ابن عباس پرسیدند: چرا پیامبر خدا علی عَلِيٌّ را «ابو تراب» کنیه داد؟ پیامبر فرمود: چون او صاحب زمین و حجت خدا بر اهل زمین بعد از من است و بقای زمین برای او و سکون زمین با اوست. ابن عباس گوید: از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: «آنگاه که روز قیامت شود و کافر ببیند آنچه را که خدای تعالی از ثواب و نزدیکی به خدا و کرامت برای شیعه علی عَلِيٌّ مهیا نموده، آرزو می کند: کاش من خاک بودم؛ یعنی از شیعیان علی عَلِيٌّ بودم و این است قول خدای تعالی: «يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا». (ترجمه بیان السعاده، ج ۱۴، ص ۴۲۴).

۵۵. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۳  
 ۵۶. المغازی، ج ۱، ص ۲۴  
 ۵۷. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۳۰۶  
 ۵۸. الدرر، ص ۱۰۳  
 ۵۹. جوامع السیره، ص ۸۵  
 ۶۰. زاد المعاد، ج ۲، ص ۱۷۱  
 ۶۱. المسند، ج ۱، ص ۴۱۱  
 ۶۲. البدایه، ج ۵، ص ۶۶  
 ۶۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۱؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲  
 ۶۴. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۶  
 ۶۵. المغازی، ج ۱، ص ۱۵  
 ۶۶. الطبقات، ج ۲، ص ۱۵  
 ۶۷. الدرر، صص ۱۰۳ و ۱۰۴  
 ۶۸. صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، ج ۳، ص ۱۴۰۳  
 ۶۹. المسند، ج ۱، ص ۱۱۷  
 ۷۰. خلیقه: منزلی در دوازده مایلی شهر است که شهر بین این جا و دیار سلیم قرار دارد. مغنم المطابه فیروزآبادی، ج ۲، ص ۷۸۲. سمهودی می گوید: امروزه درب مشیان معروف

۲۸. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۴  
 ۲۹. المغازی، ج ۲، ص ۴۹۹  
 ۳۰. الدرر، ص ۱۷۸  
 ۳۱. جوامع السیره، ص ۱۵۳  
 ۳۲. زاد المعاد، ص ۱۳۳  
 ۳۳. البدایه، ج ۶، ص ۶۷  
 ۳۴. عیون الأثر، ج ۲، ص ۵۰  
 ۳۵. فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱۳  
 ۳۶. در قاموس المحيط ج ۳/ص ۲۷ چنین آمده: داکه، دوکا و مداکا؛ نابودش کرد، آن قوم درآمیختند، مریض شدند و تداوکوا؛ عرصه بر آنها تنگ شد.  
 ۳۷. صحیح البخاری، باب غزوه خیبر، ج ۷، ص ۴۷۶  
 ۳۸. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، ج ۴، ص ۱۸۷۲  
 ۳۹. المسند، ج ۵، ص ۳۳۳  
 ۴۰. السنن الکبری، ج ۷، صص ۳۱۰ و ۳۱۱  
 ۴۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۸  
 ۴۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۴  
 ۴۳. المستدرک، ج ۳، ص ۳۷  
 ۴۴. دلائل النبوه، ج ۴، صص ۲۱۱ - ۲۰۹  
 ۴۵. بدایه، ج ۶، صص ۲۶۳ و ۲۶۴  
 ۴۶. کداء: (با فتح و مد)، امروز به «ربع الحجون» معروف بوده که در آن میان دو قبرستان «معله» قرار دارد و در دیگر آن به العتیبه و جرول باز می شود. المعالم الأثیره، ص ۲۳۰  
 ۴۷. سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۴۰۶ و ۴۰۷  
 ۴۸. الصحیح مع الفتح، ج ۸، ص ۶  
 ۴۹. فتح الباری، ج ۸، صص ۸ و ۹  
 ۵۰. سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۵۹۹ و ۶۰۰  
 ۵۱. صحیح البخاری مع الفتح، ج ۷، ص ۷۰  
 ۵۲. فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲  
 ۵۳. زاد المعاد، ج ۳، صص ۱۶۶ و ۱۶۷  
 ۵۴. در کتب و تفاسیر شیعه در این زمینه اینگونه

۹۷. الفهراس (با کسر میم)، سنگ مستطیلی شکل که گود است چیزی در آن می‌کوبند و جای وضو هم است (حوضچه سنگی)

۹۸. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۵

۹۹. المغازی، ج ۱، صص ۲۹۹ و ۲۵۰

۱۰۰. الطبقات، ج ۲، ص ۴۸

۱۰۱. عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۲۰

۱۰۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۹۴

۱۰۳. تاریخ، ج ۲، ص ۵۲۷

۱۰۴. الکامل، ج ۲، ص ۱۱۱

۱۰۵. زادالمعاد، ج ۳، ص ۲۴۱

۱۰۶. البدایه، ج ۵، ص ۴۲۱

۱۰۷. المغازی، ج ۱، ص ۲۹۸

۱۰۸. دلائل النبوه، ج ۳، ص ۲۸۲

۱۰۹. عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۲۵

۱۱۰. سبیل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۳۲۵

۱۱۱. حسمی (با کسره و سپس سکون و با حرف یایانی الف): از رشته کوه‌های شرق اردن است که در جنوب رشته کوه‌های شراه قرار گرفته و تا نزدیک حجاز ادامه دارد، المعالم الأثریه، ص ۱۰۰

۱۱۲. ابو زید بن عمرو که بنا بر قول واقدی یکی از کسانی است که به همراه زید بن رفاعه آمدند.

۱۱۳. الفحلتین؛ بین مدینه و ذی المروه قرار دارد، الطبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۸۸

۱۱۴. المغازی واقدی، ج ۲، صص ۵۶۰ - ۵۵۵

۱۱۵. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۸

۱۱۶. الکامل، ج ۲، ص ۱۴۱

۱۱۷. عیون الأثر، ج ۲، صص ۱۰۳ و ۱۰۴

۱۱۸. سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۳۱۶ و ۳۱۷

۱۱۹. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۱۹

۱۲۰. صحیح البخاری مع الفتح کتاب الصلح، ج ۵، ص ۳۰۳

۱۲۱. صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ج ۳، صص

است و خلیفه عبد الله نام دارد... و فاء الوفا، ج ۲، ص ۱۲۰۳، اما در کلام بخاری آمده است: «تا این که وارد باغ خاخ شوید» که باغ خاخ نزدیک خلیفه است و سمهودی نیز قائل به آن است. بنگرید به: و فاء الوفا، ج ۲، ص ۱۱۹۸ و برای مرزبندی و تعیین حدود مکانی که زن در آنجاست، اختلافی وجود ندارد.

۷۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۹۸

۷۲. صحیح مع الفتح، ج ۷، ص ۵۱۹

۷۳. صحیح مع الفتح، ج ۷، ص ۳۰۴

۷۴. فتح الباری، ج ۷، ص ۵۳۰

۷۵. صحیح مسلم، باب فضائل اهل البدر، ج ۴، ص ۱۹۴۱

۷۶. المسند، ج ۱، صص ۷۹ و ۸۰

۷۷. السنن، کتاب التفسیر، ج ۵، ص ۴۰۹

۷۸. تاریخ، ج ۳، ص ۴۸

۷۹. الدرر، ص ۲۱۳

۸۰. جوامع السیره، ص ۱۷۸

۸۱. الکامل، ج ۲، ص ۱۶۲

۸۲. البدایه، ج ۶، ص ۵۲

۸۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰

۸۴. الصحیح مع الفتح، ج ۷، ص ۷۱

۸۵. صحیح مسلم، باب فضائل علی، ج ۴، ص ۱۸۷۰

۸۶. السنن الکبری، فضائل علی، ج ۷، ص ۲۰۷

۸۷. السنن کتاب المناقب، ج ۵، ص ۶۳۸

۸۸. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۰

۸۹. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۳

۹۰. المغازی، ج ۱، ص ۲۴۴

۹۱. جوامع السیر، ص ۱۲۹

۹۲. زاد المعاد، ج ۳، ص ۱۹۷

۹۳. سبیل الهدی، ج ۴، ص ۲۹۵

۹۴. الصحیح مع الفتح، ج ۷، ص ۳۷۲

۹۵. الصحیح مع الفتح، ج ۷، ص ۳۷۲

۹۶. الدرقة: سیر، قاموس المحيط، ج ۳، ص ۲۳۸

۱۴۰۹ و ۱۴۱۰

۱۲۲. تاریخ، ج ۲، ص ۶۳۶  
۱۲۳. البدايه، ج ۶، ص ۲۱۹  
۱۲۴. المغازی، ج ۲، ص ۶۱۲  
۱۲۵. الطبقات، ج ۲، ص ۹۷  
۱۲۶. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۱  
۱۲۷. الصحيح مع الفتح، ج ۶، ص ۲۷۳  
۱۲۸. صحيح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۸  
۱۲۹. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۱  
۱۳۰. الدرر، ص ۲۲۰  
۱۳۱. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۲  
۱۳۲. البدايه، ج ۶، صص ۵۶۷ و ۵۶۸  
۱۳۳. زاد المعاد، ج ۳، ص ۴۰۸  
۱۳۴. عيون الأثر، ج ۲، ص ۱۹۹  
۱۳۵. فتح الباری، ج ۸، صص ۱۸ و ۱۹  
۱۳۶. المغازی، ج ۲، ص ۸۳۵  
۱۳۷. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۰ (با تصرف و تلخیص)  
۱۳۸. بنگر به المغازی واقدی، ج ۳، ص ۸۸۲؛  
جوامع السيره ابن حزم، ص ۱۸۵؛ الدرر ابن  
عبدالبر، ص ۲۲۲  
۱۳۹. الصحيح مع الفتح، ج ۸، صص ۵۶ و ۵۷  
۱۴۰. سيره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۵ با اختصار.  
۱۴۱. المغازی، ج ۱، صص ۶۸ و ۶۹  
۱۴۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۷  
۱۴۳. الدرر، صص ۱۰۶ - ۱۰۵  
۱۴۴. جوامع السيره، ص ۸۸  
۱۴۵. عيون الأثر، ج ۱، صص ۳۳۵ و ۳۳۶  
۱۴۶. البدايه، ج ۵، صص ۹۵ و ۹۶  
۱۴۷. زاد المعاد، ج ۳، ص ۱۷۹  
۱۴۸. قيس بن عباد، روای حدیث از علی عليه السلام  
۱۴۹. حج (۲۲) : ۱۹  
۱۵۰. صحيح البخاری مع الفتح، ج ۸، صص ۴۴۳

و ۴۴۴

۱۵۱. در روایت ابن هشام چنین آمده است: «ابوسعید  
بن ابی طلحه» و در ص ۱۲۷ بیان داشته کسی که  
علی عليه السلام او را کشته «طلحه بن ابی طلحه» است.  
۱۵۲. المغازی، صص ۲۲۵ و ۲۲۶  
۱۵۳. المغازی، ص ۲۲۶  
۱۵۴. سيره ابن هشام، ج ۲، صص ۷۳ و ۷۴  
۱۵۵. الطبقات، ج ۲، ص ۴۰  
۱۵۶. عيون الأثر، ج ۱، ص ۴۱۵  
۱۵۷. البدايه، ج ۵، ص ۳۶۸  
۱۵۸. المغازی، ج ۱، ص ۲۷۹؛ با تصرف و تلخیص.  
۱۵۹. سيره ابن هشام، ج ۲، صص ۲۲۴ و ۲۲۵  
۱۶۰. المغازی، ج ۲، ص ۴۷۰  
۱۶۱. به عنوان نمونه بنگر به: الطبقات ابن سعد، ج ۲،  
ص ۶۸؛ البدايه ابن کثیر، ج ۶، صص ۴۰ و ۴۱  
۱۶۲. صحيح مسلم کتاب الجهاد، ج ۳، ص ۱۴۴۱  
۱۶۳. دلائل النبوه، ج ۴، صص ۲۰۸ و ۲۰۹  
۱۶۴. سيره ابن هشام، ج ۲، صص ۳۳۳ و ۳۳۴  
۱۶۵. المسند، ج ۳، ص ۳۸۵  
۱۶۶. المستدرک، ج ۳، صص ۴۳۶ و ۴۳۷  
۱۶۷. المغازی، ج ۲، صص ۶۵۴ و ۶۵۶  
۱۶۸. المغازی، ج ۲، ص ۶۵۷  
۱۶۹. المغازی، ج ۲، ص ۶۵۷  
۱۷۰. المغازی، ج ۲، ص ۶۵۵  
۱۷۱. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۵  
۱۷۲. دلائل النبوه، ج ۴، ص ۲۱۲  
۱۷۳. فتح الباری، ج ۷، ص ۴۷۸  
۱۷۴. سيره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۹؛ المغازی،  
ج ۱، ص ۱۴۸  
۱۷۵. سيره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۸؛ المغازی،  
ج ۱، ص ۱۴۸  
۱۷۶. سيره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۹؛ المغازی،  
ج ۱، ص ۱۴۸

۱۷۷. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۹
۱۷۸. المغازی، ج ۱، ص ۱۴۸
۱۷۹. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۰۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۴۹
۱۸۰. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۰
۱۸۱. المغازی، ج ۱، ص ۱۴۹
۱۸۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱
۱۸۳. المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰
۱۸۴. المغازی، ج ۱، ص ۱۱؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱
۱۸۵. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱
۱۸۶. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۲؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰، نامش «حاجز» وارد شده، شاید نگارشی باشد.
۱۸۷. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰
۱۸۸. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۵۲
۱۸۹. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۳
۱۹۰. المغازی، ج ۱، ص ۱۵۲
۱۹۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۳
۱۹۲. المغازی، ج ۱، ص ۱۵۱
۱۹۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۱۳
۱۹۴. المغازی، ج ۱، ص ۱۴۹
۱۹۵. المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰
۱۹۶. المغازی، ج ۱، ص ۱۵۰
۱۹۷. المغازی، ج ۱، ص ۱۵۱
۱۹۸. المغازی، ج ۱، صص ۱۵۱ و ۱۵۲
۱۹۹. المغازی، ج ۱، ص ۱۳۹
۲۰۰. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۴۹
۲۰۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۴
۲۰۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۷؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۰۷
۲۰۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۷
۲۰۴. المغازی، ج ۱، ص ۳۰۷
۲۰۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸
۲۰۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۰۸
۲۰۷. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸
۲۰۸. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۰۸، چنین آمده: امیه بن ابی حذیفه.
۲۰۹. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المغازی، ج ۲، ص ۴۹۶
۲۱۰. المغازی، ج ۲، ص ۴۹۶
۲۱۱. المغازی، ج ۲، ص ۵۱۳
۲۱۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۴
۲۱۳. صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ج ۳، ص ۱۴۴۱
۲۱۴. المغازی، ج ۲، ص ۶۵۴
۲۱۵. المغازی، ج ۲، ص ۶۵۷
۲۱۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۵، بنا به قول واقدی در غزوة خیبر ۹۳ یهودی کشته شد، المغازی، ج ۲، ص ۷۰۰
۲۱۷. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۱ - ۴۰۹
۲۱۸. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۴۵
۲۱۹. المغازی، ج ۲، ص ۵۶۲
۲۲۰. الطبقات، ج ۲، ص ۸۹
۲۲۱. دلائل النبوه، ج ۴، صص ۸۴ و ۸۵
۲۲۲. البدايه، ج ۶، ص ۲۴۲
۲۲۳. المغازی، ج ۳، ص ۹۸۴
۲۲۴. الطبقات، ج ۲، ص ۱۶۴
۲۲۵. عیون الأثر، ج ۲، ص ۲۴۱
۲۲۶. المغازی، ج ۳، ص ۱۰۷۹
۲۲۷. الطبقات، ج ۲، ص ۱۶۹
۲۲۸. عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۴۰